بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 15 بهمن 1396.

خب بحث در مورد مفاد او تسریح باحسان در آیه شریفه بود. حالا بعد در مورد این که این بحث چه ثمرات فقهی ای دارد این را بعدا مفصّل صحبت خواهیم کرد. عرض کنم خدمت شما که دو معنا در مورد تسریح ذکر شده بود یکی این که مراد از تسریح باحسان طلاق سوم هست یکی ترک رجعت در ایام عده تا انقضاء عده است. جسّاس معنای دوم را ترجیح داده است و استدلالاتی در مورد این که معنای دوم مراد از آیه هست مطرح کرده بود. که استدلال اولش این بود که در سایر موارد آیات قرآن به معنای ترک رجعت هست که در موردش بحث کردیم استدلال دوم این بود که در فان طلّقها فلا تحلّ له من بعد حتی تنکح زوجا غیره، مراد آن طلاق سوم هست. اگر أو تسریح باحسان هم مراد طلاق سوم باشد این لازمه اش این می شود که فایده ای نداشته باشد. این مطلب در خلاف شیخ طوسی هم مرحوم شیخ هم دارد. این بحث در خلاف هم آمده است. یک جایی مرحوم شیخ هم عقیده اش این است که مراد طلاق سوم نیست مراد ترک رجوع هست در خلاف هم وارد شده است خلاف جلد 4 صفحه 445 ایشان می گوید که اگر مراد طلاق باشد طلاق ثالثه باشد کان قوله فان طلّقها بعد ذلک تکرارا لا فائده فیه. خب در جلسه قبل در موردش صحبت کردیم. یک نکته ای من اینجا عرض کنم ما یک نقضی اینجا مطرح کردیم که آن نقض این بود که خب حالا آن آقایانی که این را ترک المراجعه می گیرند این هم به یک معنا باید بگوییم تکرار است چون در آیه قبل الطلاق مرّتان قبلش هست و بعولتهنّ احقّ بردهنّ در بعولتهنّ احقّ بردهنّ اشاره شده است که در دوره طلاق می شود مراجعه کرد با الطلاق مرّتان معنایش این است که در دوره طلاق می شود مراجعه کرد. تسریح باحسان چرا ذکر شده است؟ این خودش نیاز به توضیح دارد. البته هم امساکٌ بمعروفش نیاز به توجیه دارد که چرا این امساکٌ بمعروفش دوباره ذکر شده است هم تسریحٌ باحسان اش نیاز به توضیح دارد که چرا ذکر شده است. این اشکالی که ما دیروز مطرح می کردیم مبتنی بر مطلبی هست که آقایان به عنوان اصل مسلم به آن نگاه کرده اند آن این است که مراد از امساک بمعروف را رجعت گرفته اند. ولی ممکن است از بعضی از روایات استفاده شود که مراد از امساک بمعروف رجعت نیست آن چیزی است که بعد از رجعت حاصل می شود یعنی زندگی خوب کردن. کأنّه الطلاق مرتان این شکلی است که شما دو بار حق طلاق دارید اگر از این دو بار حق طلاق خود استفاده کردید و بعد مراجعه کردید باید یا زندگی خوب کنید یا تسریح باحسان. اگر این معنا باشد یعنی مراد از امساکٍ بمعروف رجعت نباشد این که مراد از تسریح باحسان طلاق سوم هست خیلی روشن خواهد بود. این را در روایاتش بحثش را خواهیم کرد که در مورد امساک بمعروف مراد چیست. خود آن امساک معروف هم دخالت دارد در فهم مراد از تسریح باحسان که این یک مقداری وابسته به روایاتی هست که باید آن را بخوانیم. آن را بعدا در موردش صحبت می کنیم. وجه سومی که جساس ذکر می کند یک عبارتی دارد که من عبارتش را می خوانم و خیلی هم مبهم و مندمج است من عبارتش را می خوانم یک توجیهی برای این عبارت به ذهنم رسیده است نمی دانم واقعا همین است یا خیر حالا عبارتش را می خوانم. وجه سوم این است

و ایضا لما کان معلوما ان المقصد فیه بیان عدد الطلاق الموجب للتحریم و نسخ ما کان جائزا من ایقاع الطلاق بلا عدد المحصور

حالا ایشان یک مقدمه ای اول ذکر می کند می گوید کلمه الطلاق مرّتان و این آیه برای بیان محدود کردن عده طلاق ها است. چون یک مطلبی در کتب تفسیری هست در خیلی از کتاب های تفسیری اشاره شده است که قبل از نزول این آیه، تعداد طلاق هایی که مرد حق داشته است انجام دهد بغیر عدد بوده است. محصور به عدد خاصی نبوده است. به خاطر همین یک مرد انصاری به زنش گفته بوده است که من پدرت را در می آورم هی طلاقت می دهم آخر های عده باز رجوع می کنم دوباره طلاقت می دهم دوباره تا آخر عده که نه زن باشی نه

حالت بینابینی که به اصطلاح طلاق ضرار از این سنخ بوده است که ایات نهی شده است از این مطلب. الطلاق مرّتان نسخ آن سنت جاهلی بوده است که طلاق بلا عددٍ محصور امکان پذیر بوده است. این حالا این را در پرانتز این مطلب را بگویم سابقا بعضی از دوستان یک مطلبی را ذکر کرده بودند من مراجعه نکرده بودم در بعضی از بحث های گذشته ذکر می کردند که در جاهلیت عده نبوده است. از کلمات مفسرین استفاده می شود که در جاهلیت عده بوده است ان چیزی که نبوده است محصوریت طلاق به یک عدد خاص نبوده است. بعضی از بحث های گذشته ما می کردیم مبتنی بر این بود که یک احتمالاتی مطرح بود که عده اصلا نداشته باشد و این ایه المطلّقات یتربّصن بانفسهنّ ثلاثه قروء در مقام جعل عده و اینها باشد نه اصل جعل عده ولی حالا چگونه بوده است عده اش چگونه بوده است این را توضیح نداده اند در کلمات

ولی آن جور که به دست می آید گویا آن عده هم در همین حدود ها بوده است. یعنی حدود سه ماه بوده است. کأنّه سه تا عده اش سه بار عده اش نه ماه می شده است. در بعضی از عبارت هایش این شکلی استفاده می شود. ولی حالا نحوه عده جاهلی چگونه بوده است نمی دانم. طبیعتا تا آیه ای نازل نشود همان چیز جاهلی محکّم است دیگر. یعنی سنت هایی که در یک جامعه وجود دارد تا آن سنت نسخ نشود همان سنت پابرجا است دیگر. طبیعی است که این عرض کنم اصلش یک سنت جاهلی است این سنت جاهلی نیازمند به یک ناسخی دارد که این آیه در واقع آن سنت را نسخ کرده است.

فلو کان قوله تعالی أو تسریح باحسان هو ثالثه لما ابان عن المقصد فی ایقاع التحریم باثلاث. اذ لو اقتصر علیه لما دلّ علی وقوع البینونه المحرمه لها الا بعد زوجٍ و انّما علم التحریم بقوله تعالی فان طلّقها فلا تحلّ له من بعد حتی تنکح زوجا غیره. فوجب ان لا یکون قوله تعالی أو تسریح باحسان هو الثالثه.

این که چه می خواهد بگوید خیلی عبارت مندمجی است من توجیهی به ذهنم در مورد این مطلب رسیده است ولی آیا واقعا این توجیهی که من می خواهم بگویم را می خواهد بگوید یا چیز دیگر می گوید آن توجیهی که به ذهنم هست این است آن توجیه این است که دو احتمال خب در تسریحٍ باحسان هست یک احتمال این است که مراد این باشد که اصل تشریع طلاق ثالث را بخواهد بیان کند. بگوید طلاق ثالث طلاق باعن است. اصل این مطلب. اگر اصل این مطلب را بخواهد بیان کند خب الطلاق مرّتان همین مطلب را می رساند دیگر. چون فرض این است که الطلاق مرّتان معنای الطلاق اش یا به جهت الف لام عهد یا به جهت تقدیری که در جمله دارد مراد طلاق رجعی است. می گوید طلاق رجعی دو بار است معنایش این است که طلاق سوم رجعی نیست و باعن است دیگر. اگر مراد برای بیان اصل باعن بودن طلاق سوم أو تسریحٌ باحسان ذکر شده باشد خب الطلاق مرّتان همین مطلب را می رساند اگر نه می خواهد بگوید که بینونت موقّت در طلاق سوم هست. نه بینونت کامل. بینونتی که مرد نمی تواند به زن ولو با نکاح جدید مراجعه کند الا بعد وقوع المحلل. اگر این مطلب را می خواهد بیان کند این مطلب هم که با تسریح باحسان فهمانده نمی شود. با فان طلّقها فهمانده می شود. بنابراین این تسریح باحسان هیچ نکته ای برایش باقی نمی ماند بنا بر این تفسیری که ما آن را طلاق سوم معنا کنیم. این فکر می کنم مرادش یک همچین چیزی باشد. خب اینجا این سؤال پیش می آید حالا تفسیری که شما برای این ایه کردید گفتید که مراد این است که در ایام رجعت می تواند زوج را رها کند رجوع نکند تا بینونت واقع شود. خب این مطلب هم از آیه استفاده می شد. خب فرض این است که می گوید دو بار طلاق رجعی شما حق دارید انجام دهید. در ایّام رجعت هم در آیه قبلی گفته است که و بعولتهنّ احقّ بردهنّ. احق بودن یعنی این که هم می تواند رجوع کند هم می تواند رجوع نکند. پس بنابر این که می تواند رجوع نکند در ایام عده و عده هم که تمام شد زن آزاد هست یتربّثن بانفسهنّ ثلاثه قروء می گوید فقط در ایام عده زن لازم است تربص کند بعد از ایام عده که تربّص لازم نیست. خب این مطلب که در ایام عده اگر مرد رجوع نکرد و می تواند رجوع نکند تا ایام عده سپری شود ایام عده هم که سپری شد دیگر حق مراجعه ندارد و بینونت حاصل می شود. این مطلب که در آیه بود پس این برای چه این مطلب را گفته است؟ این یک نقض این مطلب هست. پاسخ این مطلب در هر دو جهتش این است که یک نکته ای است که این نکته را بعدا مفصلا در موردش توضیح می دهیم. آن این است که این آیه امساکٌ بمعروفٍ أو تسریحٍ باحسان در مقام بیان اصل حقّ مراجعه نیست. در مقام بیان این است که امساک باید به معروف باشد تسریح باید به احسان باشد. اگر طلاق سوم هم مراد باشد اصل طلاق سوم را نمی خواهد اینجا بیان کند. اصل طلاق سوم قبلا فهمانده شده است. این که این طلاق سوم باید باحسانٍ باید باشد. این را می خواهد بیان کند. حالا این باحسانٍ که می خواهد بیان کند این یعنی چه این را داشته باشید بعدا در موردش صحبت می کنیم. نکته مهم در این آیه این است که این کلمه باحسانٍ این که تسریح باید تسریح باحسان باشد آن باید توضیح داده شود به خصوص در مورد این که هم در مورد اگر مراد ترک الرجعه حتی تنقضی عده المرأه معنا کردن هم در مورد طلاق ثالث آن قید باحسانٍ را باید معنا کرد. باید دید که این تسریح باحسان این باحسان بودن چه را می خواهد نفی کند. نفی چه احتمالی است. کأنّه دو جور تسریح داریم. تسریح بغیر احسانٍ و تسریح باحسانٍ. این در مقام بیان چه هست این را بعدا در موردش صحبت می کنیم. خب این هم وجه سومی که جساس گفته بود.

سؤال

پاسخ: بحث این است که اصل تسریح اگر باشد آن که قبلا ذکر شده بود. هر جور معنا کنید قبلا ذکر شده بود. حالا امساکش را کار نداریم امساکش را هر جور معنا کردید کردید ان مهم نیست. این تسریح باحسان اگر حالا شما معنا کنید تسریح باحسان طلاق سوم هر جور معنا کنید آن مفاد قبلا ذکر شده است یعنی این که شما طلاق سوم طلاق باعنه است. این قبلا ذکر شده است. این که در هنگام عده مرد حق مراجعه دارد و می تواند مراجعه کند می تواند مراجعه نکند این هم که ذکر شده است. یعنی اصل تسریح این که حق تسریح دارد مرد آن را که ذکر کرده است. آن که اینجا ذکر نشده است قید باحسان اش هست که ذکر نشده است. ولی در الطلاق مرّتان

فرض این است که الطلاق مرّتان مراد از طلاق یعنی طلاق رجعی. با این فرض که به هر حال الطلاق مرّتان طلاق رجعی است. طلاق رجعی دو تا است یعنی طلاق سوم باعن است دیگر. لازمه این که دو طلاق رجعی باشد طلاق بعدی اش می شود باعن دیگر. بنابراین هر جور معنا کنیم باید نقطه سه رو باحسانٍ باشد. اگر نقطه سه رو به احسانٍ نباشد این که آیه یک نکته جدیدی بیان نمی کند مشترک است. بنابراین باید قید باحسانٍ را تحقیق کرد. این باحسانٍ مراد چیست. این است که

سؤال:

پاسخ: اگر این باشد عیب ندارد این نسبت به طلاق سوم را می شود معنا کرد ولی نسبت به چیز را که نمی شود. اگر این باشد مؤید این است که مراد طلاق سوم است. آن وقت باحسانٍ چه وجهی آمده است. یعنی قید باحسانٍ اینها تکیه رو به احسانٍ هست. این را من بعدا توضیح می دهم که این قید باحسانٍ نکته اش چیست و از این باحسانٍ می خواهیم در تفسیر آیه استفاده کنیم. خب این هم این مطلب.

خب اما وجه چهارم که ذکر کرده است می گوید و ایضا لو کان التسریح باحسانٍ هو ثالثه لوجب ان یکون قوله تعالی فان طلّقها عقیب ذلک هی الرابعه. لأن الفاء للتعقیب. قد اقتضا طلاقا مستقبلا بعد ما تقدم ذکره فثبت بذلک انّ قوله تعالی أو تسریح باحسان هو ترکها حتی تنقضی عدّتها. خب جساس می گوید که این فان طلّقها با «ف» تفریع به تسریح باحسان عطف شده است. اگر تسریح باحسان طلاق سوم باشد فان طلّقها می شود طلاق چهارم در حالی که مراد طلاق چهارم نیست بنابراین تسریحٌ باحسان را باید رجوع در ایام عده گرفت که ترک مراجعه در ایام عده گرفت. خب این مطلب. این مطلب تفسیر فخر رازی را هم وارد شده است. آن می گوید که احدها ان

اولین وجهی که در تفسیر فخر هست می گوید

ان الفاء فی قوله فان طلّقها تقتضی وقوع الطلقه متأخرتا عن ذلک التسریح فلو کان المراد بالتسریح هو الطلقه الثالثه لکان قوله فان طلّقها طلقا رابعه و انّه لا یجوز.

شبیه این مطلب در لا به لای بحث های فقهای دیگر هم هست. یک جا خلاف بود یا ایضاح الفوائد الآن یادم رفته است در بعضی از کتاب های فقها به یک نحو دیگری که آنها جور های دیگر من نمی خواهم آنها را وارد بحث هایش شوم این که از این «ف» تفریع استفاده بکنند در این که این «ف» به معنای «ف» تعقیب است و بنابراین نتیجه «ف» تعقیب این مطلب هست جای دیگر هم استدلال شده است. ولی اینجا یک غفلت عجیبی رخ داده است. توجه فرمایید ببینید یک موقعی «ف»، «ف» ای که «ف» تعقیب هست. دو تا مفرد را به هم عطف می کنیم. می گوییم جاء زیدٌ فعمرو. یعنی بعد از زید عمرو آمد. گاهی اوقات هم دو جمله را به هم عطف می کنیم. جمله را به هم عطف می کنیم یعنی مضمون این جمله باید قبل از مضمون جمله باشد. جائ زیدٌ فجاء عمرو مثلا. حالا این قبلیت گاهی اوقات قبلیت زمانی است اول زید آمده است بعد عمرو آمده است. گاهی اوقات قبلیت قبلیت تأخرش رتبی است به اصطلاح آقایان علت و معلول می گوید مثلا کلید را حرکت المفتاح فانفتح الباب. به این علت و معلول «ف» قرار می گیرد خب اینها درست. حالا اینجا بیاییم ببینیم این از کدام یک از این دو قسم می خواهند قرار دهند. اینجا الطّلاق مرّتان ٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان. فامساکٌ بمعروف أو تسریح باحصان خبر مبتدای محذوف است. یعنی الطّلاق مرّتان بعد از آن دو بار طلاق فالامر الواجب فالواجب إمّا امساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان. معناهای مختلفی بر این کردن همه اش به همین معنا بر می گردد. نحوه های ادبی مختلفی که معنا کردند آنها حالا خیلی چیزهای مهم نیست. مبتدا گرفتند خبر گرفتند امثال اینها اینها همه این معانی ای که مفسرین ذکر کرده اند همین است که مفاد این جمله همین است که بعد از دو بار طالق واجب احد الامرین است. یا امساک بمعروف أو تسریحٌ باحسان. این فان طلّقها تفریع بر این جمله است. واجب یعنی حکم شرعی شارع آیا نتیجه حکم شرعی شارع بعدش آن طلاق چهارم است آن طلاق چهارم متفرّع بر خود تسریحٍ باحسان نشده است. یک موقعی می گفت التسریح بالاحسان فاطّلاق. از نوع مفرد بر مفرد. عطف مفرد بر مفرد اگر بود خب می گفتیم این طلاقی که بعد از تسریح باحسان هست این باید طلاق متأخر از تسریح باحسان باشد. این «ف» ان طلّقها را بر تسریح باحسان که عطف نکرده است. بر جمله عطف کرده است. اگر جمله اش هم این جور بود فان سرّحتم فان طلّقها. یعنی جمله جمله فعلیه بود. که ناظر به این بود که تسریح باحسان در خارج تحقق پیدا کرد. خب اگر تسریح باحسان در خارج تحقق پیدا کرده باشد بعد از آن اگر طلاقی تحقق پیدا کرده است خب این طلاق باید طلاق رابع باشد. این که نیست. عبارت قبلی این است که احد ال امرین واجب است. پس اگر طلاق واقع شود این پس تفریع بر او شده است. این تفریع اگر تفریع زمانی باشد باید یک چیزی باشد که بعد از حکم شرعی شارع باشد. بعد از حکم شرعی شارع طلاق رابع چه ربطی به آن حکم شرعی دارد؟ پس این «ف» اصلا آن «ف» تعقیب زمانی نیست. هر جور «ف» را بخواهیم معنا کنیم تعقیب زمانی نیست. حالا چطوری معنا کنیم ان را بعدا در موردش صحبت می کنیم. ما انواع و اقسام در این آیه دو جا «ف» وارد شده است. یکی الطلاق مرّتان فامساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان یکی فان طلّقها. دو تا «ف» که اینجا واقع شده است فهم دقیق آیه متوقف بر این است که ما انواع «ف» هایی که جمله ای را به جمله دیگر تفریع می کند آن را یک مقداری در موردش توضیح دهیم که حالا بعد از این که بحث فخر رازی تمام شد من این را بر میگردم یک بار در مورد این «ف» ها صحبت می کنم. خیلی بحث مهمی است که دخالت دارد در فهم مفاد این آیه شریفه. پس بنابراین این که نمی دانم نمی دانم تعقیب و این حرف ها اصلا اجنبی از این بحث هست و وارد شدن به این بحث ها در این جا اصلا درست نیست. حالا صرف نظر از این که این فان طلّقها قبلش بحث طلاق خلع است. بحثی که قبلا واقع شده است بحث خلع است و امثال اینها چون بعضی ها در بحث خلع به این «ف» تمسک کرده اند. این فان طلّقها قبلش طلاق خلع واقع شده است. آن که حالا در آن که گفتم بعضی جاها طلاق چهارم گرفته اند و اینها تفریع این بر طلاق خلع را مطرح کرده اند. استدلالاتی آنجا مطرح شده است حالا اگر از آن بحث ها صرف نظر کنیم اصل این مطلب را بپذیریم که این «فآن طلّقها عطف به آن فامساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان است. اگر آن را بپذیریم نه آن تفریع بر آن خلعی است که در آیه قبل بلا فاصله و آن را جمله معترضه بگیریم آن خودش بحثی دارد که بحث مهمی است حالا من یک مقداری تلخیص می کنم وارد آن بحث نمی شوم بپذیریم این مطلب را. که اصلا این «ف» تفریع به فامساکٌ بمعروفٍ أو تسریحٌ باحسانٍ هست. به آن هم تفریع باشد ربطی به این بحثی که فخر رازی و عرض کنم خدمت شما که جساس مطرح می کنند ندارد.

سؤال:

پاسخ: این را بر می گردم مفصل در موردش توضیح می دهم. این یک مقداری باید «ف» را توضیح دهیم انواع «ف» که وجود دارد را من توضیح می دهم بعد بر میگردم این آیه را در تفسیرش مفصّل ما بر میگردیم در موردش توضیح می دهیم. چون این نیاز دارد که ما «ف» را بشناسیم که چند جور «ف» داریم و این از کدام یک از انواع «ف» است و این را من بر می گردم در موردش صحبت می کنم. من این را یک بار مفصل ارث که بحث می کردیم بحث کردم ولی لازم است که بحث را تکرار کنیم چون این بحث وابسته به معنای «ف» است.«ف» خیلی مهم است یک بار دیگر آن بحث را تکرار می کنم. حالا شاید هم یک مقداری فرق داشته باشد.

یعنی حکم شرعی این است باید تسریحش به احسان باشد. نه آن این حکم شرعی این است تسریحی که می خواهد باشد باید تسریح باحسان باشد. چه ربطی به

سؤال:

پاسخ: این جمله شرطیه عطف است. جمله شرطیه یعنی لزوم کون التسریح باحسانٍ. این لزوم چه ربطی به آن دارد؟ لزوم حکم شرعی است.

سؤال:

پاسخ: به آن اصل نیست. آن که ذکر نشده است. یک موقعی سرّح عطف به شرطش که نیست. عطف به شرط و جزا است. تازه آن هم باشد یعنی ان سرّحتموه وجب ان یکون تسریح باحسانٍ. خب عیب ندارد می ویید این جور باشد. تازه این جور نیست تازه این جور هم باشد این تجمله این است که باید تسریحی که انجام می گیرد تسریح باحسان باشد. این چه ربطی دارد به فان طلّقها؟ متفرّعٌ علیه اش حکم شرعی است. اشتراط باحسان بودن تسریح.

سؤال:

پاسخ: مفرّع علیه اش چیست. بیینید یک موقعی می گوییم ان جاء زیدٌ فجاء عمرو. جاء عمرو عطف جمله به جمله است. عیب ندارد. می تواند عطف باشد به یک شرطی. اینجا شرط اینجا نداریم که عطف به او باشد. جمله ای که قبل داریم این است که باید این تسریح باحسانٍ باشد. خب این تسریحی که باید باحسانٍ باشد فان طلّقها چه ربطی به او دارد؟ قبلا ذکر نکرده است که تسریح در خارج واقع شد پس طلاق واقع شد. عطف به شرط که نیست عطف به مجموع شرط و جزا است اگر تازه این معانی باشد. اصل بحث این است که اصلا این شکل ها نیست آیه. آیه این را می گوید می گوید که شما ایّها المطلّق شما احد الامرین بر شما واجب است. وقتی احد الامرین واجب باشد خب فان طلّقها. فان طلّقها آن وقت چه می خواهد حالا بعد توضیح می دهم که اصلا آن چیزی که اینجا بیشتر تناسب دارد این که مراد طلاق ثالث باشد. اصلا این «ف» تفریع با طلاق ثالث بسیار متناسب تر هست از جهات مختلف ایه تناسب دارد که اصلا مراد از تسریح باحسان طلاق ثالث باشد این را بعد من توضیح می دهم. خب این وجه اول فخر رازی که همان وجه چهارم جساس بود که صحبت شد. فخر رازی وجه دومی که ذکر کرده است این است می گوید

ثانیها ان لا لو حملنا التسریح علی ترک المراجعه کانت الآیه متناولهً لجمیع الاحوال. لانّه بعد طلقه الثانیه اما ان یراجعها و هو المراد بقوله فامساکٌ بمعروف. أو لا یراجعها بل یترکها حتی تنقضی العده. و تحصل البینونه و هو المراد بقوله أو تسریحٌ باحسان أو یطلّقها و هو المراد بقوله فان طلّقها. فکانت الآیه مشتملهً علی بیان کل الاقسام اما لو جعلنا التسریح بالاحسان طلاقا آخر لزم ترک احد الاقسام الثلاث و لزم التکریر فی ذکر الطلاق و انّه غیر جایز. آن تکریرش که همان مطلبی بود که قبلا ذکر شد. آن لزم الترک احد الاقسام الثلاث ایشان می گوید که ببینید معنایی که ما بر آیه می کنیم لازمه اش این است که همه صوری که در مسئله هست ذکر شده باشد. بعد از طلاق دوم یا مرد مراجعه می کند امساکٌ بمعروف. یا مرد مراجعه نمی کند صبر می کند که عده تمام شود أو تسریحٌ باحسان. یا این که بعد از این که حالا مراجعه کرد یا بعد از تمام شدن عدّه ازدواج موقّتی انجام گرفت طلاق سومی داده شود. آن طلاق سوم را هم فان طلّقها آن را بیان کرده است. اما اگر شما این جور معنا نکنید، حکم آن صورتی که اصلا مراجعه نکرده است را این آیه شریفه بیان نکرده است. این فخر رازی. خب ما اول این را ببینیم آیا اولا قبلا اشاره کردیم حکم این که مرد می تواند مراجعه کند و می تواند مراجعه نکند حکم این در بعولتهن احقّ بردهنّ بیان شده بود. این آیه نمی خواهد آن مطلبی را که قبلا بیان کرده است دوباره بیان کند که حق مراجعه دارد آن قبلا ذکر شده بود. این آیه شریفه تکیه اش روی این است که اگر این می خواهد مراجعه کند باید به معروفٍ باشد. اگر تسریحی هست تسریح باحسانٍ باید باشد. این آیه در مقام اصل تشریع مراجعه و عدم مراجعه نیست تا شما این اشکال را مطرح کنید. آن که قبلا ذکر شده بود. این آیه در مقام بیان این است که این امساک باید بمعروف باشد این تسریح باید به احسان باشد. پس بنابراین شما باید این را توضیح دهید که این قید باحسانٍ که اینجا در آیه ذکر شده است به چه جهت ذکر شده است. اگر مراد چه مراد را طلقه ثالثه بگیرید چه مراد را ترک المراجعه حتی تنقضی عدتها بگیریم، هر کدام را بگیریم قید باحسانٍ را باید توضیح دهیم. و الا اصل این که ایشان می گوید اصلا ذکر نشده است لازم نبوده است که اینجا ذکر شود. این که آیه قبلی ذکر شده بود. این برای اصل بیان این حکم نیست که این اشکال پیش بیاید. برای این است که باحسانٍ باید باشد. این باحسانٍ را باید توضیح دهید که نقطه ثقل آیه توضیح این باحسانٍ هست که آن را ما بعدا در موردش توضیح خواهیم داد.

سؤال:

پاسخ: آن را قبلا اشاره کردیم دیگر الطلاق مرّتان خودش دوبار طلاق در آن بیان شده بود این روی نکته دیگرش را می خواهد تکیه کند.

سؤال:

پاسخ: نه بیان یک نکته واضح است. می گوید دو بار فرض کنید می گوید دو بار طلاق دهید. بار سوم دیگر جایز نیست. این جور نیست که غلط باشد. ولی یک چیزی شبیه توضیح واضحات است. می گوید شما دو بار حق دارید به منزل ما بیایید اما بار سوم دیگر حق ندارید. این یک نوع تکرار غیر لطیف است. این که یک مطلبی که به روشنی استفاده می شود یک نوع اطنابی هست که خیلی هم لطف ندارد. اطناب باید در یک جایی باشد که اگر مثلا افراد خیلی گیج و گنگ هستند خب آدم باید هر تکرار کند به عبارت دیگر مطلب را تکرار کند یا اینکه منبری است می خواهد مطلبش را خوب حالی کند هی مطلب را تکرار می کند بعبارهٍ اخری تکرار می کند برای این که مطلب

خود این یک هنری است که آدم هی مطلب را تکرار کند تا این که مطلب خوب جاگیر شود. ولی این جاها تکرار مطلبی که به روشنی از ایه قبلی استفاده می شود خیلی روشن نیست.

سؤال:

پاسخ: ان اشکالی ند ارد. آن مانعی ندارد می گوید شما دو بار حق دارید وارد این خانه شوید پس اگر بار سوم بیایید کار گناهی انجام داده اید. نتیجه این که منحصر در دو بار است بار سوم شما یک همچین حقی را ندارید. اشکالی ندارد این جوری گفتن. ولی یک توضیح واضحاتی است دوبار خب پیداست که دفعه سوم دیگر حق ندارید دیگر.

خب این هم وجه دوم فخر رازی. وجه سومی که فخر رازی ذکر کرده است فخر رازی وجه سوم می گوید که ظاهر تسریح ثالثها ان ظاهر التسریح هو الارسال و الاحمال فحمل اللفظ علی ترک المراجعه اولی من حمله علی التطلیق. می گوید تسریح یک مفهوم عددی است. ارسال و احمالی که طرف کار نداشته باشی اینکه ما آن را به معنای ترک معنا کنیم این بهتر از این است که التطلیق که یک امر وجودی هست بر او حمل کنیم. خب این یک اشتباهی کرده است فخر رازی این هم اشتباه عجیبی است اینجا. تسریح یعنی کاری کنید که زن آزاد شود. نتیجه تسریح امر عدمی است نه خود تسریح. تسریح یعنی قل و زنجیر را برداشتن. یکی از حالا هین هم می خواستم اتفاقا ذکر کنم. ببینید معنای تسریح این است که شما گوسفندی که در یک جایی زندانی است. در آن چیز را که باز می کنید قل را که باز می کنید تسریح است. تسریح یعنی باز کردن قل و زنجیر. یعنی کاری کنید که رها سازی. نتیجه اش آزاد شدن آن گوسفند ها باشد. یا مثلا یک بندی که به پای یک نفر برداشتن این بند را که شما بر می دارید که نتیجه اش این می شود که قل و زنجیر به پای شخص نیست این می شود تسریح. تسریح النحلیه یعنی ریش را شانه کردن. که نتیجه اش این است که گره هایی که به ریش انسان هست آزاد شود. موهای انسان که به هم دیگر چسبیده اند و گره ایجاد کرده اند آن گره ها چیز شود وزوزی شده است و موها به هم چسبیده است. آن چسبیدگی مو را با شانه کردن از بین بردن. تسریح یعنی کاری کنیم که نتیجه اش سراح باشد. سراح امر عدمی است. ولی تسریح اگر نگوییم ظاهرش امر وجودی است امر عدمی نیست. تسریح یعنی ایجاد آزادی. ایجادش امر وجودی است آن نتیجه اش که امر عدمی اگر نگوییم تسریح به طلاق سوم روشن تر است به آن ترک و چیز اصلا روشن تر نیست. یعنی اگر تسریح را ظهورش را بخواهیم بگوییم ظهورش با طلاق سوم متناسب تر است. انقدر مطلب چیز نیست من می خواهم بگویم که تناسبش به طلاق سوم بیشتر هست. چون تسریح یعنی کاری کنیم که نتیجه آن کار آزادی زن باشد. این کار باید به طور طبیعی امر وجودی باشد که اما این که ما یک کار عدمی کنیم که نتیجه این کار عدمی آزادی زن باشد این خودش یک نوع خالی از بعد نیست که تسریح را به معنای عدمی گرفتن.

سؤال:

پاسخ: آزادی یعنی قید نداشتن. آن خیلی مهم نیست شما اسمش را وجودی بگذارید یا عدمی. آن که اینجا هست قید نداشتن است. تسریح یعنی کاری کنید که این قید نداشتن و آزادی تحقق پیدا کند. این خلط بین سبب و مسبب شده است. تسریح ایجاد السبب است. مسببش امر عدمی است. خب این هم معنای

اما چپز چهارمی که فخر رازی ذکر کرده است

رابعها انه قال بعد ذکر التسریح و لا یحلّ لکم ان تأخذوا مما آتیتموهنّ شیئا و المراد به الخلع و معلوم انّه لا یصف الخلع بعد ان طلّقها الثالثه.

ایشان می گوید بعد از این مطلب ذکری از طلاق خلع شده است. بعد از تسریح که طلاق خلع معنا ندارد. طلاق خلع وقتی سه بار طلاق داده شد دیگر تمام شده است دیگر بحث خلع مطرح نیست. این چهارمی خیلی عجیب هست. این چهارمی اش خیلی عجیب است این چه حرفی هست. اولا اینجا «ف» تفریع که ذکر نکرده است. «ف» تفریع ذکر کرده باشد که آن طلاق خلع تفریع کرده باشد و تسریح که حالا مثلا ان الفاء للتعقیب و با آن وجه هایی که آن به اصطلاح جسّاس ذکر کرده بود و وجه اولی که فخر رازی. توهم این که مراد از خلع کاری است که بعد از تسریح انجام می شود ممکن بود حالا و این که اصلا «ف» که ندارد. آن که ذکر شده است و لا یحلّ لکم ان تأخذوا مما آتیتموهنّ شیئا. با واو است. شما باید بگویید که ارتباط این آیه را با آیه قبل را باید تبیین کنید. نه این که بگویید نکته ای که هست این است که چطور این وسط ذکر خلع کرده است؟ این خودش یک نکته است. که همین جوری وسط این آیه چطور شده است ذکر خلع شده است. این مهم است و الا این که نمی دانم لا یصحّ الخلع بعد ان طلّقه الثالثه. «ف» تفریع چیزی ندارد که این بحث ها را مطرح نکنیم.

سؤال:

پاسخ: می شود دوباره طلاق خلع شود. ترک مراجعه کند بنابراین یک بار دیگر طلاق خلع دهد. ترک مراجعه طلاق دوم است دیگر. یعنی دو بار طلاق داده است طلاق سوم را طلاق خلع دهد. اشکالی که ندارد.

نه آن که بالأخره فرض این است که دوباره اگر ازدواج کند بعد از این که ازدواج کرد آن طلاق خلع می تواند انجام گیرد. آن مهم نیست. آن فان طلّقها که بعدا هم وارد شده است فرض این است که

نه حالا عرض کنم خدمت شما به هر حال باید یک چیزی را مفروض بگیریم که اگر دوباره زوجیّتی اتفاق افتاد یک همچین چیزی را مطرح کنیم. حالا اصل قضیه این است که چه تناسبی دارد اینجا بحث طلاق خلع را مطرح کنیم؟

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد